

تئوری مارکسیستی انقلاب

نقل از مانیفست اومانیسم جدید نوشته م. ن. روی



«M.N. ROY» فیلسوف اومانیست و متفکر بزرگ معاصر هند در پانزدهم دی ۱۳۳۳ در گذشت و اکنون قضاوت و مطالعه روی شخصیت و نوشته های او «آزادانه تر» صورت می گیرد.

«اندیشه و هنر» یکبار در شماره خرداد ۱۳۳۳ نوشته او را بعنوان «کمونیسم در تئوری و عمل» نقل نمود. اما پس از آن و در مدت کوتاهی که مجله منتشر شد علیرغم ارزش منطقی و اجتماعی نوشته ها و مکتب روی توفیق درج آثار و معرفی بیشتر او دست نداد.

روی از بدو تاسیس کمینترن تا ۱۹۳۰ عضو آن بود و اعلامیه تاریخی بین الملل سوم را در ۱۹۲۰ امضاء کرد. در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ رهبری نهضت های چپ آسیا با روی بود و مجله پیشقراول را در برلین منتشر مینمود. حزب کمونیست مکزیک نیز بوسیله روی تأسیس و پایه گذاری گردید. اما روی در ششمین کنگره کمینترن با سیاست عمومی بین الملل مخالفت نمود و از آن کناره گیری کرد.

داستان اختلاف نظر روی با بین الملل سوم و انشعاب او که شاید اولین و اصیل ترین انشعابی باشد که در تاریخ کمونیسم صورت گرفته است جالب و آموزنده و در عین حال تا حدودی نماینده فکر و مکتب روی میباشد.

در ۱۹۲۸ روی بخطر رشد کننده فاشیسم اشاره مینمود و تز او تشکیل یک جبهه دمکراتیک علیه فاشیسم بود. روی در خصوص سیاست مستعمراتی عقیده داشت بر نامه مبارزه برای ایجاد یک نهضت دمکراتیک چند طبقه علیه تکامل اتحاد امپریالیسم و بورژوازی در مستعمرات تنظیم و بمورد عمل گذارده شود اما قبول این استراتژی مخالف مصالح شوروی بود! و ششمین کنگره کمینترن بدون توجه بنظر روی تغییر خط مشی

بین‌المللی کمونیسم را فرموله کرد: حفظ اتحاد شوروی بهر قیمتی که باشد برای دوره ۲۸ - ۱۹۳۴!

در آتاریخ شوروی نه در فکر مبارزه با فاشیسم بود و نه در خصوص سیاست مستعمراتی و مبارزه با آن برنامه داشت. برای حفظ اتحاد شوروی بیطرفی و روشی مسالمت آمیز در قبال فاشیسم و روابط دوستانه (!) دیپلماتیک با امپریالیست ها ضرورت داشت. یک ششم سوسیالیستی جهان نمیتوانست موجودیت و امنیت خود را فدای مصالح زحمتکشان جهان نماید! لذا بین‌الملل سوم پیشنهاد روی را نپذیرفت و خط مشی دیگری برای احزاب کمونیست فرموله نمود. اما برنامه روی یک برنامه اصیل سوسیالیستی برای تمام زحمتکشان جهان و خصوصاً مردم مستعمرات بود.

اواز اتحاد و همکاری طبقات برای مبارزه با فاشیسم و شیوه های مستعمراتی امپریالیست ها که از همکاری بورژوازی مستعمرات برخوردار میشدند دفاع مینمود. روی در ۱۹۳۰ وارد هند شد و شش سال در زندان بسربرد. روی در زندان بود که کمینترن در اثر بزرگ شدن خطر فاشیسم و تهدید آن سیاست جبهه متحد را تجویز نمود و نظر روی را مورد عمل قرار داد. اما روی تلگرامی به کمینترن مخابره نمود و خاطر نشان ساخت که در طرز کار متدلوژی و دکترین کمونیسم نیز تعدیلات و تجدید نظر اساسی باید صورت بگیرد. مارکسیسم و تئوریهای آن مدتهاست قدرت تطبیق خود را بر شرایط زندگی اجتماعی و مشخصات سیاسی و اقتصادی قرن ما از دست داده است.

روی در ۱۹۳۰ یعنی ۲۸ سال قبل ایمان خود را به کمینترن و یک ششم سوسیالیستی جهان از دست داد و در بیستمین سال انقلاب (۱۹۳۴) نوشت:

کمونیسم شوروی تحقق بی روح و عامیانه یک سرمایه داری دولتی است.

نظریات و مکتب روی از یک منطق اومانیستی برخوردار است. روی در مورد شوروی قضاوتی روشن دارد و قضاوت او که اولین بار در ۲۴ سال قبل درباره سرمایه داری دولتی شوروی ابراز گردید بعدها مورد تقلید بازگشتگان از کمونیسم قرار گرفت. با اینهمه نظریات و مکتب روی همچنان اصالت خود را حفظ نمود و تطبیق آن با واقعیات خارجی بسهولت قابل احساس است.

نظریات روی را مدتی قبل از این برای اولین بار در ایران انتشار دادیم. اما این نظریات در روزهای اول و بدلائلی مورد پسند و استقبال بعضی عناصر قرار نگرفت.

اولین دلیل این مخالفت را باید در طرز تفکر و مکتب روی جستجو نمود. روی نظری خصمانه نسبت بر هبران انقلاب ندارد. او در مارکسیسم تجدید نظر کرده است.

بعقیده روی صرف نظر از تجزیه و تحلیل دقیقی که مارکس از اقتصاد قرن هیجدهم و نوزدهم مینماید و صرف نظر از اصول انسان دوستی که در مارکسیسم ابراز شده است تئوریهای مارکسیسم در خصوص آینده و پیش بینی انقلاب جهانی و پیروزی پرولتاریا فاقد مبنای منطقی

و عقلانی است و بهترین شاهد زنده بطلان این تئوریه‌ها و پیش‌بینی‌ها تاریخ است. او مکتب مارکسیسم را با دقت و واقع‌بینی مورد مطالعه قرار میدهد و آنچه را از این مکتب که با واقعیات و حوادث تاریخی تطبیق نموده است و امیزند نتیجه این روش تحلیلی و منطقی. روشن است: رهبران انقلاب حوادثی که در روسیه پیش آمد با تئوری مارکس تطبیق نمودند و بنابراین کاملاً قابل پیش‌بینی بود که نتیجه این تلاش چیزی جز سرمایه‌داری دولتی نیست. پیدایش سرمایه‌داری دولتی وجود استثمار در داخله شوروی و روشهای استعماری که دولت شوروی در خارج اعمال مینماید نتیجه خیانت یا انحراف رهبران انقلاب نبوده است بلکه ناشی از ماهیت رژیم شوروی و بعضی پیش‌بینیهای ایدئالیستی مارکسیسم میباشد. و از همین جا مخالفت آن عناصر با نظریات روی آشکار میگردد.

گویا يك عقیده غیر عقلانی در ایران ابراز شده است که مارکسیسم با تمام پیش‌بینی‌هایی که در مورد انقلاب جهانی کرده است صحیح میباشد اما انحراف یا خیانت رهبران شوروی کار انقلاب را بجای بوجود آوردن سوسیالیسم به برقراری سرمایه‌داری دولتی کشانید. مفهوم این عقیده یا (با اصطلاح) تئوری این است که انقلاب اکبر بمعنی دقیق کلمه پرولتری بود و رهبران انقلاب که عمری را در زندان‌ها گذرانده و پس از این مبارزات در يك تشکیلات حزبی قدرت را بدست گرفته بودند خیانت کرده‌اند و انحراف یا خیانت يك گروه (سکت) کوچک جریان يك انقلاب و ساختمان سوسیالیسم را علیرغم میل و تلاش يك حزب سوسیالیستی و يك ملت پرولتری (۱) بر گردانده است. و در همین حال از علل و محرك این رهبران در انحراف یا خیانت سخنی نمیرود. آنها که همه چیز را در اختیار داشتند منحرف شدند و خیانت کردند. آیا برای چه؟

بنظر کسانی که می‌خواهند بر این عقیده نام مکتب هم بگذارند چنین میرسد که با این ابتکار یعنی حفظ اصالت مارکسیسم که حوادث تاریخی و خط سیر اجتماع بطلان عقاید و دکم‌های آنرا پیوسته اعلام و تائید مینماید و اعلام انحراف رهبران شوروی جاذبه را که مارکسیسم در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم داشت حفظ مینمایند و باز عده را بدنبال این سراب می‌کشانند و يك دکان سیاسی بوجود می‌آورند. و دلیل دوم مخالفت آنان اصالت مکتب روی و قدرت فکری و سلطه او بر مارکسیسم و نقاط ضعف آنست. کسانی که یکروز با دستگاههای کمونیستی کار کرده‌اند عادت دارند جز خودشان کسی را نبینند و قدرت فکر کردن را در دیگران خفه کنند.

اخیراً يك مؤلف ارمنی که مطالعات وسیعی در سوسیالیسم و علوم اجتماعی دارد تحولات اجتماعی معاصر و تضادهای مارکسیزم را با این واقعیات جمع‌آوری و تدوین نمود و راه عملی سوسیالیسم را که در بعضی کشورها تحقق یافته است مشخص ساخت، اما بزودی اعلام گردید که این فشار دولت شوروی بر اقلیت ارمنی بوده است که تعصبی علیه نویسنده بوجود آورده و مارکسیزم از خطا مصون است !!

جواهر لعل نهرو در کتاب «زندگی من» مینویسد مخالفین کنگره و شاید وانگلیسها

نهضت استقلال طلبانه هندو کنگره را متهم می‌ساختند که از م. ن. روی‌الهام می‌گیرد و نقشه مبارزات اجتماعی خود را از او اخذ میکند و سپس قدرت فکری را مورد ستایش و تجلیل قرار می‌دهد.

چند سال پس از انتشار نظریات روی در ایران و پس از آن مخالفت اولیه عقاید و افکار روی با تغییر و تحریفی مورد استفاده قرار گرفت و همان کسانی که یک‌روز به مخالفت و تخطئه برخاستند افکار فیلسوف هندی را انتشار دادند. و این هم مسئله تازه نیست و در ایران سوابقی درخشان دارد. چند هفته پیش یکی از هفته‌نامه‌های پایتخت سرمقاله اخیر «اندیشه و هنر» را بدون ذکر ماخذ نقل نموده و ما از آن روزنامه سپاسگذاریم زیرا او هم می‌توانست ابتدا به مخالفت بپردازد و چند ماه بعد همان مطالب را در باره انحطاط هنر در ایران تحویل مردم بدهد.

در ۱۹۴۶ روی وارد حزب کنگره گردید اما پس از شکست و پراکندگی ناکهانی کمونیست‌ها در تریپوری حزب رادیکال دمکرات را تأسیس نمود و به تدوین و تنظیم نوشته‌ها و یادداشت‌های خود پرداخت. روی طرفدار شرکت هند در جنگ دوم جهانی بود و برای استقلال هند مبارزه می‌کرد.

نوشته‌ها رسالات و کتب روی متعدد و متنوع است. روی در کتاب انقلاب روسیه برای اولین بار تجزیه و تحلیلی تازه و بدیع از انقلاب نمود و نشان داد که اولاً آنچه در باره انقلاب و تطبیق آن بر پیش‌بینی‌های مارکس تصور می‌شده است باطل بوده و ثانیاً مخالفت بسیاری از کسانی که راه خود را با کمونیست‌ها جدا کرده‌اند رنگ و انگیزه شخصی دارد و بر واقعیات منطقی و آزمایش اصول عقاید مارکسیسم در روشنائی علوم و تحولات جدید اجتماعی منطبق نیست انقلاب و ضد انقلاب در چین - ماتریالیسم علم و فلسفه ماوراء کمونیسم.

اختلافات ما با کمونیست‌ها و تعداد زیادی کتاب و رسالات کوچکتر نیز بقلم روی نوشته شده است. آخرین کتاب پر ارزش روی که قبل از مرگ آنرا مورد تجدید نظر قرار داد عقل - رماتیسیسم و انقلاب است که ضمن طرح و بحث مسائل اجتماعی و علمی به مکاتبات فلسفی قرن بیستم و آنچه ریشه و مبنای مارکسیسم بوده است نیز اشاره می‌کند.

روی در مقدمه مانیفست «اومانیزم جدید» مطالبی را برشته تحریر آورده است که هم برای شناسائی بیشتر او و طرز تفکرش مفید است و هم با آنچه در این شماره از او نقل می‌کنیم ارتباط دارد.

روی می‌نویسد: «کنفرانس حزب رادیکال دمکرات هند که در آخرین هفته دسامبر ۱۹۴۶ تشکیل گردید مقرر داشت مانیفستی مبتنی بر اصول اساسی مکتب اومانستی حزب نوشته شود... اما بعنوان نویسنده این اعلامیه پیشنهاد کردم که آنرا حزب مورد مطالعه و تصویب قرار دهد و چاپ آن مدتی به تعویق افتد... و بهر حال این اعلامیه شرح و تفسیری از عقاید شخصی من نیست.

پیش‌نویس اصلی اعلامیه را که من نوشتم دیگران اصلاح کردند و آنرا غنی ساختند بطور کلی اصول فلسفی دگرترین اجتماعی و تئوریهای سیاسی و هم چنین نظریاتی که در باره

موقعیت سیاسی جهان در این اعلامیه ابراز شده است در طول سالها بوسیله دسته‌ای از مارکسیست‌های منقد و کمونیست‌های سابق تهیه و تکامل یافته است.

این افراد در حالی که خود را از کمونیست‌های ارتدکس از یک طرف و از ناسیونالیست‌ها از طرف دیگر دور و جدا نگه می‌داشتند حزب رادیکال دمکرات را در ۱۹۴۰ تأسیس نمودند. در سالهای اول جنگ دوم جهانی رادیکال‌های هند را از بقیه جهان جدا و مجزا کرده بودند. ولی پس از آن که این انعکاس وجدانی از بین برداشته شد ما دانستیم که دیگران نیز در خارج بطرف یک (اریان‌تاسیون) اجتماعی و سیاسی متوجه شده‌اند. ما در حالی که از این تمایل استقبال کردیم و آن را روح زمان میدانیم عقیده داریم تجدید ساختمان اقتصادی جهان بتمنای نیاز مندیهای زمان ما را اقماع و ارضاء نمی‌کند.

دنیای معاصر در حال گذراندن یک بحران فرهنگی هم‌هست و ابداع رویه جدیدی را در قبال زندگی بشر - یک آیدئولوژی اجتماعی تازه و یک فلسفه تازه را ایجاب می‌نماید... نظریات و اصول بیان شده مبتنی بر مجموعه دائمی توسعه یافته معرفت علمی است و بنا بر این نمیتواند یک سیستم بسته باشد. آن یک سیستم دکماتیک نیست که مدعی مصونیت از اشتباه و نهائیت گردد.

« دهر ادون : اوت ۱۹۴۷ و آوریل ۱۹۵۳ »

وباین ترتیب ملاحظه میشود که روی افکار و عقاید خود را با کمک دیگران تدوین نموده است مدعی رهبری نیست و در نقش آیدئولوگ ظاهر نمی‌گردد و ثانیا برای افکار خود ضریب و احتمال خطا و انحراف قائل میگردد و آن را در معرض آزمایش علمی قرار میدهد.

نظریات روی در باره مارکسیزم بدیع و انقلابی است و اساس و ماهیت مکتب مارکس را مورد مطالعه قرار میدهد و روشکی علمی نسبت به آنچه که تحقق نیافته است ابراز مینماید در هر حال مطالعه نظریات روی باید بستگی غیر علمی به سابق ذهنی و آیه پرستی تعصب آمیز خطا است نوشته‌های روی را نباید با این نظریه مطالعه کرد که مارکسیسم بیشتر از هر مکتب دیگری به حرکت و تغییر و تحول دائمی معتقد است و تجدید نظر در مکتب مارکس بدون تردید یک روش علمی مارکسیستی است که بر تحول تاریخی و تکامل علوم و صنایع زمان ما تطابق دارد.

همه چیز را باید از نقطه نظر انسانها و زندگی آنها مطالعه کرد و یا بقول دیدرو انسانها کلمه واحده‌ای هستند که باید با آن آغاز کرد و با آن پایان داد.

« اندیشه و هنر »

یکصد و (اندی) سال از تاریخ آنی که مانیفست کمونیست منتشر شد و عصر انقلاب پرولتری را بشارت داد گذشته است. مانیفست اعلام داشت شیخ کمونیزم که در حال برخاستن است اروپا را می‌گیرد و ترس و وحشتی در دل بورژوازی بوجود می‌آورد. امروز تصویر آنی که مانیفست مجسم می‌ساخت بطور (ایرونیك) واقع بینانه بنظر می‌آید. کمونیزم که فرشته نجات و درستکاری دنیای متمدن -

دنیائی که از استثمار سرمایه داری رنج میکشد اعلام شده بود در عمل به شبیحی بدل شد که نه تنها بورژوازی را دچار وحشت و ترور ساخت بلکه برای نیروهای مترقی دنیای معاصر نیز سوءعظن و ناراحتی های جدی بوجود آورد. این نیروها نیازمند پهنای شدیدی به تعدیلهای اساسی سیاسی و اقتصادی دارند و در عین حال ارزش و دل بستگی زیادی برای مفاهیم فرهنگی بعنوان میراث گرانبهای بشریت قائلند که اگر در اثر بی رحمی و قساوت نباشد در اثر عدم توجه در طوفان انقلاب اجتماعی محو و نابود میگردد.

آیا این شوخی تاریخ است یا (ایرونی) سر نوشت؟ هر چه هست معلول این حقیقت است که عصر انقلاب پرولتری که يك قرن پیش با آن لاف و کراف کوئیهای پیغمبرانه بشارت داده شد هرگز آغاز نگردید. نزدیک سه چهارم قرن گذشت تا انقلابی که چنان اطمینان آمیز انتظارش کشیده میشد در يك کشور صورت گرفت و کم یابیش بر الگوی پیش بینی شده قبلی تطبیق مینمود. اما این انقلاب بخش نگردید تا به انقلاب جهانی مبدل شود و تکامل پس از انقلاب در روسیه اطمینان بخش نبود و در جهت آن او تویی که در مانیفست کمونیست وعده داده شده بود پیش رفت نکرد. حتی قبل از آن نیز تصویر و تجسم انقلاب پرولتری جاذبه اصلی اخلاقی و جلا و درخشش رهانتیک انسانی خود را از دست داده بود.

پیروزی انقلاب در يك کشور و آن هم بنحوی (پراگماتیک) با ثبات میرساند که نظام جدید نمیتواند بشر را همچون پرومته آزاد شده برانگیزد و نمیخواهد خلاقیت انسانی را در رشته های فکری اخلاقی و فرهنگی آزاد و رها بسازد. با ثبات رسانید که نظام جدید پرستشگاهی از پرولتاریا بطور کلکتیو بوجود می آورد و از افرادی که آن طبقه را تشکیل میدهند تقاضای فدا کاری و قربانی مینماید.

نتیجه عدم موفقیت یا منطبق نشدن تئوری بر عمل يك تراژدی بزرگ شد. در حالیکه تصور میرفت عصر انقلاب پرولتری آغاز شده است دوران پیروزی ارتجاع ظاهر میگردد و ضد انقلاب رونق میگرفت و این بدون شك شوخی تاریخ بود.

* ☆ *

این نظریه که تولید ارزش اضافی عامل مشخص کننده سرمایه داری و تنها منشاء استثمار طبقه کارگر است نه تنها از نظر اقتصاد مارکسیستی مبالغه اساسی است بلکه از لحاظ فلسفه انقلاب نیز گراف کوئی بنظر میرسد تولید کننده که تمام ارزش کار خود را دریافت نمینماید خاصیت مخصوص سیستم سرمایه داری نیست پیشرفت اجتماعی و خصوصا تکامل و سائل تولید از ابتدای تاریخ بر این اصل متکی بوده است. که تمام محصول کار جامعه در هر دوران بمصرف نرسیده است. این حاشیه را میتوان اضافه اجتماعی نامید که در طول اعصار و قرون اهرم پیشرفت و ترقی بوده است و آنچه مارکسیسم ارزش اضافی اصطلاح میکند اضافه اجتماعی است که در سرمایه داری نیز تولید میگردد.

مارکس هم چون دانشجوی اقتصاد فوق العاده وزیر کی نمیتوانست لزوم و مفهوم مترقی اجتماعی تولید اضافی را انکار نماید و یا مورد شك و تردید قرار دهد. از لحاظ اقتصادی الغای

ارزش اضافی البته غیر عملی و در حکم انتحار میباشد. اضافه اجتماعی در صورتیکه تولید ارزش اضافی متوقف شود نابود میگردد و سپس با نابودی اهرم ترقی جامعه دچار کمبود کود میشود و کار به اضمحلال و سقوط میکشد تمدنهای قدیمی در اثر عدم تکافویا توقف و نابودی اضافه اجتماعی ساقط و واژگون گردید.

در توضیح و توجیه این نظریه اقتصادی مارکس چنین ابراز عقیده نمود که منظور و هدف تولید سرمایه داری «اساساً تولید ارزش اضافی است» ولی مارکس در این نظریه به طور وضوح و صراحت الغای آن را پیشنهاد نمی نماید گرچه اینکار با نابودی و قطع استثمار کارگران یک روز عملی خواهد گردید. این پیشنهاد را که مارکس نمیتوانست بطور منطقی ضمن یک نظریه اقتصادی مطرح بسازد من غیر مستقیم و ضمن ذکرین سیاسی خود ابراز و اظهار نمود. با چشم پوشیدن از این حقیقت که تولید اضافه اجتماعی به آن مفهوم که تولید کننده تمام ارزش کار خود را دریافت نمیدارد نشانه استثمار کارگران میباشد و با نادیده گرفتن این امر که در هر سیستم اقتصادی که مایل نباشد کارش بکسادی و سقوط بکشد باید بمیزانی اضافه اجتماعی تولید گردد مارکس اظهار عقیده مینمود که تولید ارزش اضافی در سرمایه داری نشانه استثمار کارگران است زیرا آن را یک طبقه تملک و تصاحب مینماید و بعنوان نتیجه آن نظر مبالغه و گراف آمیز تقاضا میکرد تملک و تصاحب طبقاتی اضافه اجتماعی متوقف شود: سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان شرط اختتام و پایان استثمار انسان از انسان است.

تملك اضافه اجتماعی از طرف يك طبقه خاص البته سیستمی غیر مطلوب است و باید از بین برود. اما تصویب این تقاضا جنبه اقتصادی ندارد و آن يك امر اخلاقی است. در حقیقت تقاضای عدالت اجتماعی میباشد و بهر حال از طرح مارکسیستی انقلاب ناشی نمیکردد. این مبالغه گراف آمیز را که منطقاً با اقتصاد مارکسیستی توأم میباشد و فلسفه انقلاب روی آن استوار شده است بطور «پراگماتیک» نمایش داده اند اما مارکسیزم تلویحاً قبول میکند که حتی در شرایط اقتصاد سوسیالیستی اضافه اجتماعی تولید خواهد شد و صراحتاً تقاضا شده برای تاسیس و ایجاد سوسیالیزم پرولتاریا باید از سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت نماید.

مفهوم اینست که در نظام جدید اضافه اجتماعی را طبقه حا که جدید یعنی پرولتاریا تصاحب و تملک مینماید تا پیدایش او تویی جامعه بی طبقه و بی دولت.

اما تجربه فلسفه گراف آمیز انقلاب را طرد ورد میکند. در اقتصاد سوسیالیستی روسیه نیز ارزش اضافی تولید میشود و در غیر این صورت توسعه صنعتی سریع روسیه که آن همه روی آن تبلیغ شده غیر قابل توضیح خواهد بود. شرط این کار تراکم سرمایه است و تراکم سرمایه تنها بر اساس تولید ارزش اضافی یعنی تولیدی زیاد تر از آنچه که واقعا بوسیله تولید

کننده مصرف میگردد میسر میشود. توسعه سریع صنایع متضمن تراکمهای سریعتر و زیاده‌تر است و مفهوم تراکم سریع و زیاد تر بنوبه خود میزان زیادتری از ارزش اضافی است. و اگر تولید ارزش اضافی نشانه استثمار کارگران است در اقتصاد سوسیالیستی روسیه کارگران حتی زیادتر (از سیستم سرمایه‌داری) استثمار میشوند زیرا باید ارزش اضافی زیادتری تولید کنند و سرمایه بیشتری متراکم گردد.

یاباید با تروتسکی هم آواز شد و اعلام نمود «با انقلاب خیانت کردند» و یا باین نتیجه رسید که سوسیالیسم (روسیه) هیچ چیز جز سرمایه‌داری دولتی نیست. با انقلاب خیانت نکردند. انقلاب طبق‌الگوی تئوریک مارکسینم بوده است. تجدید ساختمان «پراکماتیک» انقلاب نیز برهبری لنین و با استنتاج منطقی از تصورات تئوریک قبلی مارکسینم و طبق تفسیری که او مینمود صورت گرفت. خیر با انقلاب خیانت نکردند. انقلاب هم مطابق دکمهای مارکسینم جدید لنین و استالین ظاهر گردید. عدم تکافو و کرافه کوئی فلسفه قدیمی انقلاب باین ترتیب و بوسیله تجربه تاریخی آشکار شد و بسعی و کوششی که برای پیدا کردن یک فلسفه انقلابی جدید بکار می‌رود الهام بخشید.

دکترین مبالغه آمیز ارزش اضافی و خصوصاً موضوع تملک و تصاحب آن اساس و مبنای دکم مبارزه طبقاتی قرار گرفت. مارکس و پیروان ارتودوکس او که به دترمینیسم اقتصادی معتقد بودند مبارزه طبقاتی را در تمام تاریخ گذشته و از بدو پیدایش تمدن کشف نمودند و باین ترتیب مارکس عقیده داشت تاریخ تمدن تاریخ مبارزه طبقاتی است. بدون تردید اجتماع پیوسته بطبقات مختلف تقسیم شده است و این طبقات نیز دارای منافع متضاد بوده‌اند اما در عین حال یک تمایل «چسبنده» وجود داشته است که مردم را در اجتماع بدور هم نگاه داشته. در غیر این صورت جامعه متناوباً از هم میپاشید و هیچگونه تکامل اجتماعی تحقق نمیپذیرفت. تقسیم شدن مردم در اجتماع سرمایه‌داری معاصر در دو طبقه یا در اطراف دو قطب چنانکه مارکس پیش‌بینی کرده بود تئوری مبارزه طبقاتی را در سایه شک و تردید قرار میدهد. و اما در خصوص گذشته نیز باید گفت حقایق تاریخی را میتوان در هر الگوی تئوریک قبلاً پیش‌بینی شده قرارداد مشروط بر اینکه در اینکار استادی بکار رود.

مارکسینم بهنگامی که نقش طبقه متوسط را در جامعه سرمایه‌داری بررسی میکند قطعاً دچار اشتباه می‌باشد. تاریخ این پیش‌بینی مارکسینم که طبقه متوسط در طول زمان نابود خواهد شد تأیید نمود. و بعکس اهمیت فکری و سیاسی طبقه متوسط در دوره بحرانی پس از جنگ اول صورت قطعیت بخود گرفت. تمرکز و سائل تولید در دستهای معدود ترلز و ما طبقه متوسط را بزرگ گردانید. (۱) همه کسانی که از امتیاز استثمار در جامعه سرمایه‌داری محروم می‌باشند «پرولتریزه» نشده‌اند. این افراد را از لحاظ اقتصادی میتوان پرولتاریا نامید ولی

(۱) برای مطالعه بیشتری در این زمینه رجوع شود به مقاله دو طبقه تا چند طبقه

صفحه ۲۷۷ شماره ۴ اندیشه و هنر و هم‌چنین کتاب سوسیالیسم عملی و اقتصاد مخلوط تألیف هر ایر خالاتیان

آنها در مسائل اساسی دیگر مانند فرهنگ و تعلیم و تربیت عامل اجتماعی مشخص و مجزائی هستند و استعداد تاثیر کردن در حوادث را دارند. طبقه متوسط در بین سرمایه و کار از لحاظ تعداد رشد نموده و بالقوه دشمن وضع موجود میباشد.

سوسیالیسم بدون شك طرز تفکر طبقه متوسط است. طبقه متوسطه در حالیکه از هر دو اردوی متخاصم - سرمایه و کار - جدا شده است و دارای محصولهای فکری لازم هم هست. بتنهائی میتواند افرادی بوجود آورد که در ماورای برخوردها و تصادمات منافع آنی اقتصادی امکان بوجود آمدن نظام جدیدی از هماهنگی و عدالت اجتماعی را مورد مطالعه و قبول قرار بدهند - فساد سرمایه داری طبقه متوسط را از لحاظ اقتصادی برخاک سیاه نشاند. نتیجه این امر تقویت تصمیم و تمایل آنان برای واژگون ساختن وضع موجود - که محلی برای آنها باقی نمیگذارد - و سعی و کوشش جهت ایجاد یک نظام جدید بود. طبقه متوسط در اثر اضمحلال و سقوط اقتصادی آماده بود در جنگ بخاطر سوسیالیسم - جنگی که منظور از آن بهیچوجه ایجاد سرمایه داری دولتی نباشد و برای ساختن نظام اجتماعی عادلانه تری جریان یابد - دوش بدوش پرولتاریا بشرکت نماید. طبقه متوسط در هر صورت از لحاظ فرهنگی پرولتریزه نشده بود. افراد این طبقه ارزش های فرهنگی و اخلاقی را درک و قدر دانی مینمودند و آنرا نتیجه مثبت تمدن انسانی میدانستند، طبقه متوسط میراث فرهنگی بشر را در معبد رب النوح انقلابی دگر می نیسم اقتصادی قربانی نمیکرد.

نتیجه (این تئوری و عدم توجه به طبقه متوسط - مترجم) تقسیم و پراکنندگی نیروهای انقلاب بود. دگرگانیسم مارکسیستی اهمیت فوق العاده برای ملاحظات اقتصادی قائل میشد و این امر توأم با رویه بدبینانه و تردید آمیز در قبال ارزشهای فرهنگی و اخلاقی طبقه متوسط را بیگانه گردانید و نیروهای انقلابی را از لحاظ فکری تضعیف مینمود. اکنون میزیم خود پسندانه جاذبه اخلاقی سوسیالیسم را در خسوف قرار میداد.

لنین باین اشتباه - چشم پوشیدن از طبقه متوسط - توجه داشت و کوشش مینمود آنرا جبران نماید. اما فقط در زمینه تشکیلات. زیرا در تئوری تنها پرولتاریا بعنوان طبقه منتخب و کل سرسبد دنیای مارکسیستی باقی مانده بود. با اینهمه لنین بهنگامی که از مسائل تشکیلاتی حزب انقلاب بحث مینمود قبول میکرد که پرولتاریا خود بخود قادر نیست شعور و آگاهی سوسیال دمکراتیک را توسعه و تکامل بخشد و این آگاهی بدیاد از خارج یعنی بدست روشنفکران طبقه متوسط برای پرولتاریا تامین گردد و با تاکید بر روی این نظریه پر معنی لنین اعلام مینمود پرولتاریا خود بخود سوسیالیست نمیکرد بلکه بعضویت اتحادیه های کارگری در میاید و همین بود که تضاد بین اکنون میزیم مارکسیستی و این تئوری را که پرولتاریا سازنده نظم جدید است آشکار مینمود.

لنین تئوری خود را عمومیت بخشید: طبقه کارگر نه فقط در روسیه بلکه در هیچ کجا قادر نیست طرز تفکر مستقلی بوجود آورد طبقه کارگر یا از بورژوازی تقلید

مینماید و یا از روشنفکران سوسیالیست طبقه متوسط، ابراز این نظریه در حکم قبول این امر است که ایدال سوسیالیسم و تئوری انقلاب پرولتری زائیده فکر و نتیجه تجربه طبقه کارگر نیست بلکه هر دو نتیجه مطالعه و تفکر و ابتکار روشنفکران طبقه متوسط بوده است.

طبق مکتب مارکس احساسات و افکار روشنفکران طبقه متوسط را تجربه آن طبقه بوجود میآورد. (وباین ترتیب) تجلیل و تکریم پرولتاریا بعنوان مبشر و سازنده و بوجود آورنده سوسیالیسم نمیتواند عقلانی باشد.

این امتیاز به طبقه متوسط تعلق دارد که در طرح ارتودوکس مارکسیستی انقلاب چنان محنت زده و فراموش شده میباشد.

لنین اشتباهی را که مربوط به سازمان بود تصحیح کرد اما از لحاظ تئوری او یکی از غیر قابل تحمل ترین مدافعین ارتودوکس مارکسیزم بوده تعیین حدود ایدئولوژیک پرولتاریا را برای توجیه و توضیح نظریه خود در مورد حزب و نقش آن با مفهوم و مقصود کاملاً متفاوتی خاطر نشان میساخت. نظر باینکه سوسیالیسم را میبایستی روشنفکران طبقه متوسط در کالبد پرولتاریا تزریق نمایند حزب پرولتاریا (لزوماً) از انقلابیون پرولتاریا (حرفه) که طبیعتاً فقط از بین افراد طبقه متوسط بیرون میآیند ترکیب میگردد. با اینهمه لنین نمیتوانست نقش و مفهوم انقلابی طبقه متوسط را در زمینه تئوری نیز بشناسد نتیجه تقویم غیر واقع بینانه قدرت و ارزش طبقه کارگر از طرف لنین این شد که حزب را بطبقه ای که مدعی نمایندگی آن بود تحمیل نمائیم.

اما حزب بهیچ وجه قسمتی از طبقه نبود. حزب رهبر خود بخود منصوب شده طبقه بود که شخصیت خیالی دستجمعی خود را میاراست و مجسم میساخت. نتیجه این استفاده فراوانی شد که فاشیستها از «اصل رهبری» کردند. ولنین مارکسیست سرسخت و دکماتیک «تئورسین» اصل و نظریه بود که رکن اساسی ایمان نهضت کمونیسم را تشکیل میداد.

طبق دترمی نیسم اقتصادی پرولتاریا باید از لحاظ فکری و فرهنگی عقب افتاده ترین طبقات باشد. و فقط پس از تاسیس و استقرار سوسیالیسم میتوان بشرایط اقتصادی زندگی پرولتاریا بهبودی بخشید و امکان تکامل فکری و فرهنگی برای آن بوجود آورد. لنین در حالی که این نتیجه ضمنی و روشن فرضیات تئوریا، مارکسیستی را نادیده میگرفت نقش پرافتخار و شرافتمندانه رهبری اجتماع را بطرف نظام و تمدن عالیتر بشری به پرولتاریا داد.

تضاد کاملاً محسوس است و عمل کمرنیزم در اثر همین تضاد نتیجه جز فساد و تباهی نداد. اما برای خروج از این بن بست و تضاد شیطانی راهی هم پیدا کردند. روشنفکران طبقه متوسط را اجبار می نمایند تا بعنوان قیمت رهبری حزب خود را تا سطح فکری و فرهنگی پرولتاریا تنزل بدهند.

در نهضت کمونیزم آزادی فکرو وجود ندارد: کمونیزم که از ترکیب پرولتاریائی خودمغرور است هیچ مصرفی برای فرهنگ سرمایه‌داری و اخلاق بورژوازی سراغ نمی‌کند. اما تا این تاریخ هم هیچ نوع فرهنگ یا اخلاق دیگری در جهان بوجود نیامده است. فرهنگ پرولتری عبارت از تضادی در مطالب و شرایط است و اصل اساسی علم الاخلاق پرولتری مبتنی بر این است که هر چیز - در جنگ و در عشق - خوب و منصفانه می‌باشد: طبقه کارگر در کشاکش یک جنگ داخلی قرار گرفته - که بدترین جنگ‌هاست: و هدف وسیله را توجیه و تعدیل مینماید. حزب کمونیست خود اذعان میکند که فاقد اخلاق است و روشی تردیدآمیز و بدبینانه در قبال ارزشهای فرهنگی پیش گرفته است. حزب کمونیست نمی‌تواند رهبری الهام‌کننده برای دنیای معاصر - دنیائی که برای نجات و حفظ فرهنگ و میراث تمدن در تلاش و مبارزه است - باشد. و شاید همین میراث فرهنگی تمدن معاصر بتواند به تنهائی مبنای نظمی جدید قرار بگیرد که در آن آزادی بیشتر و معرفتی عالیتر بوجود بیاید. دنیای متمدن زمان مادر حالی که در بحران اخلاقی قرار گرفته است نگران وجوئی رهبری بهتری است که باروش عقلائی تر مسائل مبتلابه را حل و فصل نماید و فلسفه‌ای انسانی تر بوجود بیاورد.

پرولتاریا خود بخود نیروئی انقلابی نیست. ایدال یک نظام جدید ممکن است متضمن جاذبه برای پرولتاریا باشد اما عقب‌ماندگی فکری و فرهنگی آن بعنوان یک طبقه اجازه نخواهد داد که دارای چشم‌اندازی وسیع و جهانی گردد. مارکسیزم اساساً باین حقیقت توجه داشت و این نظریه را بوجود آورد که پیش‌قراولان پرولتاریا که دارای شعور طبقاتی و آگاهی بیشتری هستند لزوم تاریخی انقلاب را احساس مینمایند و همانها هستند که حزب انقلابی را تشکیل میدهند.

دکم مبارزه طبقاتی مصالحه ناپذیر و انتظار بی اساس و برآورده نشدن تقسیم اجتماع در پیرامون دو قطب که منحصراً در اثر محرکهای اقتصادی عملی گردد مارکس و ولنین و خصوصاً مارکس را باین پیش‌بینی کشانید که انقلابی در حال بروز و وقوع است. این انقلاب با رستاخیزی که پیش‌قراولان پرولتاریا طرح ریزی میکنند بوجود می‌آید و دیکتاتوری پرولتاریا بر مردم آنرا تعقیب خواهد نمود. تئوری مورد بحث نه فقط منظور و هدف خود را دچار شکست می‌نماید - چنانکه تجربه روسیه با وجود آوردن یک سیستم جدید تسلط سیاسی دسته‌بندی بگروههای فرهنگی و بردگی اقتصادی آنرا با ثبات رسانید - بلکه شکست متحدالشکل کمونیستها در تمام جهان پس از پیروزی اتفاقی آنان در روسیه عدم تکافوی مطلق آنرا حتی بعنوان تکنیکی برای در دست گرفتن قدرت محرز می‌سازد. اختراعات علمی از زمان مارکس ببعده قدرت نظامی و نیروی اجبارکننده دولت‌ها را افزایش فراوان داده است و فکر رستاخیز یک اقلیت را غیر عملی و فرسوده میگرداند. از طرف دیگر کمونیستها در اثر طبیعت طرز تفکر و ایدئولوژی طبقاتی و ضعف و عجز از اینکه چیزی، الهام بخش تر از دیکتاتوری پرولتاریا (بمردم جهان) عرضه نمایند نتوانستند تمام نیروهای مترقی

و انقلابی را بدور هم جمع و متحد سازند . کمونیستها بصورت يك گروه (سکت) دکماتیک باقی ماندند احزاب کمونیست حتی در رابطه خود با پرولتاریا از جذب و جلب افرا و قشرهای پیش افتاده تر و با سوادتر عاجز ماندند و قسمت اعظم این افراد را بطه و وابستگی خود را با احزاب سوسیال دمکرات قدیمی حفظ نمودند . نتیجتاً جذب و خطاب مارکسیزم بطور عمده متوجه عقب مانده ترین قشر اجتماعی گردید و بالاخره استالین تا آنجا رفت که اعلام نماید بیکاران و کسانی که سازمان نیافته اند بزرگترین نیروی انقلابی اجتماع هستند .

پرولتاریا انقلاب مورد انتظار را بوجود نیاورد و نیروهای مزبور تاریخ نیز خود را آشکار ساختند ؛ اما انقلاب یعنی تجدید ساختمان اساسی اجتماع بعنوان يك نیازمندی فشار دهنده زمان باقی میماند و بوسیله قسمت بزرگتری از اجتماع که حساس تر و آگاه تر از پرولتاریاست احساس میگردد . تهدیدی متوجه تمدن بشری است و رغبت و تمایلی که برای نظام جدید وجود دارد عکس العملی در قبال این تهدید بشمار میآید . لزوم يك انقلاب و نظام جدید زیادتر از طرف کسانی احساس میگردد که ارزشهای فرهنگی تمدن را بهتر درک مینمایند و عزیزتر میدانند ...

بورژوازی علیه پرولتاریا و سرمایه علیه کار دیگر مشغله و مسئله اساسی زمان مانیست . اینها در هیچ زمانی هم مسئله اساسی نبوده اند ولی در هر حال مسائلی میباشند که باید حل و فصل کردند . مبارزه اصلی زمان ما مبارزه و تصادم بین توتالیتاریسم و دمکراسی و مبارزه و تصادم بین کلکتیویزم نابود کننده - ملت یا طبقه و فردی که برای آزادی در تلاش است میباشد . ادامه نظام سرمایه داری عملاً مستلزم پیدایش و تسلط فاشیسم بر لیبرالیزم است . از طرف دیگر کمونیسم هم عملاً رژیم توتالیتر بوجود آورده است تمام جنبه های زندگی گروه بندی شده و در این لحظات دورنمای جنگی که بخاطر آزادی برپاست همانند مبارزه داوود و غول افسانه بنظر میآید ولی انسان با دیگر فرآیندهای خلاق خود را نابود خواهد ساخت و لویاتان را رام خواهد نمود .

مانیفست کمونیست اعلام کرده بود که تاریخ بشری با پیروزی انقلاب پرولتری آغاز میگردد و تا آن تاریخ که بشر اسیر جامعه طبقاتی بوده است دوران قبل از تاریخ است . دوران انقلاب پرولتری قرار بود با انقلاب دریک کشور آغاز شود و سپس که انقلاب باوج شدت خود رسید بیک انقلاب جهانی بدل گردد و آغاز زندگی بشریت آزاد را اعلام بدارد . الهامی توأم با اشتباه از دورنمای تاریخ ؛ در هر حال انقلابی که بر الگوی مارکسیستی منطبق گردید به انقلاب جهانی بدل نشد . یعنی تاریخ شروع نگردید و بنظر میرسد در نیای متمدنی که هنوز در عصر قبل از تاریخ یا دوران غیر تاریخی (!) زندگی میکند و قوانین جنگل درباره آن صادق است پایان کار خود تردید میشود . يك جنگ سوم جهانی - که قطعاً از جنگهای جهانی قبلی مخرب تر است در فاصله کمتر از نیم قرن هیچ نتیجه دیگری نخواهد داشت .

اولین جنگ جهانی را تضادهای سرمایه‌داری و رقابت قدرتهای امپریالیستی جلو انداخت بعد از جنگ دیالکتیک مارکس (چنانکه گوئی قصد انتقام دارد) وارد عمل گردید و فاشیزم بعین آن اتی‌تر کمونیسم ظهور نمود. تقدیر چنین بود که جنگ دوم جهانی نفی‌نفی‌ها قرار بگیرد اما در عمل موقعیتی بوجود آمد که دنیا بطرف یک جنگ جهانی دیگر کشیده شود. وضع بین‌المللی نه فقط در جهت جنگی خطرناک پیش میرود بلکه کسانی که انتظار میرفت دنیا را از جنگ نجات دهند خود آنرا بی‌باکانه بلب پرتگاه می‌کشند.

وباین ترتیب عصر انقلاب پرولتری که مانیفست کمونیست بشارت آن را داد و تصور میرفت با انقلاب روسیه آغاز شده است دورنمای تمدنی عالیترا هویدا ننمود: و دورنمایی که در چشم انداز بشریت قرار داد مر موزوم کاشفه آمیز بنظر میرسد. آیا خوشبینی یک قرن خواب‌روزانة بود که بیک نوع محرومیت و بی‌تفاوتی منجر گردید و یا همه آن کابوسی بود که گریبان مردم را گرفت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی